

نامه آیه الله سبحانی به پاپ بندیکت شانزدهم

<"xml encoding="UTF-8?">

عالیجناب پاپ بندیکت شانزدهم در تاریخ سه شنبه 12 سپتامبر در دانشگاه (ریگنزبورک) در آلمان، سخنرانی نمود، و سخنرانی مبسوط او که به قرار مسموع 260000 نفر شنونده آن بود، درباره رابطه عقل و دین بود. عصاره سخنان او طبق ترجمه سایت (شفاف) چنین است :

(طبیعت دین و ایمان مسیحی با عقل سازگار است، و اروپا نیز چنین طبیعتی دارد، و به همین دلیل مسیحیت با حکمت یونان و روم کاملاً همسوست. ولی اسلام در طبیعت خود با عقل سازگار نیست، و به همین دلیل می‌کوشد عقیده خود را با اکراه بر مردم تحمیل کند و مسأله جهاد نیز به همین جا بر می‌گردد که پیامبر اسلام خواسته است تا با شمشیر دین خود را گسترش دهد.)

پاپ در این راستا به مناظره‌ای میان امپراتور بیزانس در قرن سیزدهم، "ایمانوئل دوم" با یک عالم مسلمان ایرانی اشاره کرده و فقط به نقل سوال امپراتور می‌پردازد که عبارت آن چنین است:

(به من نشان بده که "محمد" چه چیز تازه‌ای ارائه کرده است، جز چیزهای بد و غیر انسانی چیز دیگری آورده است؟ مثلاً او حکم کرد که دینی که او مبلغ آن بود با شمشیر ترویج شود)

پاپ سپس با اندکی فاصله به مسأله اسرائیل می‌رسد و از آن به این صورت تعبیر می‌کند:

"در عهد عتیق، سیری که از عقلانیت سوخته آغاز شده بود به فصل "هجرت" می‌رسد که در آن، خدای اسرائیل اعلام می‌شود، اسرائیلی که از سرزمین و عبادت خود محروم گشته است"

وی در بخش دیگری از سخنان خود می‌آورد که :

"امپراتور مطمئناً از آیه 256 سوره دوم قرآن آگاه بود(1) که در آن آمده هیچ اجباری در دین نیست، به گفته آگاهان، این آیه مربوط به دوره‌های ابتدایی اسلام است و زمانی که محمد قدرت نداشت و مورد تهدید بود"

پاپ در جای دیگری می‌گوید:

"هدف از طرح این مباحث صرفاً زمینه‌سازی برای گفتمان است که تاکنون مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، تا از این طریق رابطه ایمان و خردورزی را که همواره او را شیفته خود کرده است، خاطر نشان سازد"

معرفی اجمالی جناب پاپ بندیکت شانزدهم

شایسته است قبل از تحلیل سخنان ایشان، یک معرفی اجمالی از وی صورت گیرد:

- ایشان دارای تابعیت آلمانی است و پیش از آن که در سلك روحانی درآمد، عضو سازمان جوانان نازی بوده است. سپس به دانشکده لاهوت رفته و در رشته کلام مسیحی تحصیل کرده و فارغ‌التحصیل شده است.
- شیوه زندگی او به گونه‌ای بود که برای همگان روشن بود که وی به اسلام و مسلمانان بدبین است و در زمان انتخاب او به این سمت، گروهی هشدار دادند که وی با مسلمانان جهان، سر ناسازگاری دارد و ممکن است مشکلاتی را پدید آورد، ولی آمریکا و اسرائیل فوراً انتخاب ایشان را تبریک گفتند.
- پس از گزینش او به عنوان پاپ در نخستین سخنرانی خود بر خلاف پاپ پیشین، نه تنها از صلح و دوستی بشریت و محرومان و گرسنگان سخنی نگفت، بلکه تنها تأکید کرد که با بدعت‌ها مبارزه خواهد کرد. از این جهت

سخت‌گیرها در داخل کلیسا آغاز شد و رسماً گفت: آن کس را که طلاق گرفته به کلیسا راه ندهید و حتی به موسیقی که تا آن زمان برای جلب جوانان به کلیسا راه یافته بود روی خوشی نشان نداد.

4. در یکی از سفرهای خود به لهستان، در اردوگاه "آشویتس" حاضر شد، و در آنجا برای جلب قلوب صهیونیست‌ها چنین سخن گفت: "خدایا چطور عدالت اجازه داد که چنین جنایاتی را ناظر باشی؟"
5. تخصص ایشان در کلام مسیحی است، و نسبت به ادیان دیگر تحصیلاتی ندارد، و شاید مطالعات جانبی داشته باشد. (2)

اکنون باب گفتگو را با ایشان باز می‌کنیم:

عالیجناب پاپ! پس از سلام: نظر شریف را به مطالب یاد شده در زیر جلب می‌کنم:

1. گفتمان سازنده بر پایه احترام متقابل استوار است. شما عالیجناب می‌توانستید نظریه خود را با عباراتی زیبا و دور از تعصب و اهانت مطرح کنید، و به حکم آزادی بیان و قلم، بر شما کسی اعتراضی نمی‌کرد، جز اینکه می‌توانست پاسخی بر نظریه شما بنویسد، اما متأسفانه سخنرانی شما کاملاً اهانت آمیز بود. 2. مساله عقلانی بودن دینی، یک مساله کلامی کاملاً تخصصی است که باید در یک محیط علمی مطرح شود، نه در یک مجمع عمومی آن هم در حضور 260000 نفر شنونده که غالب آنان به خاطر ارادت به شما به آنجا آمده بودند، بدون این که از مسائل کلامی و فلسفی اطلاعی داشته باشند. طرح چنین مسائل در این محیط، دور از بلاغت و فن سخنرانی است.

3. تخصص جناب عالی در کلام مسیحی است و شما حق دارید در این مورد اظهار نظر کنید و بگویید مسیحیت سراسر عقلانی است و خردورزی و دینداری با این آیین گره خورده است، ولی آیا در کلام اسلامی نیز سابقه تحصیل و مطالعات ممتد دارید تا درباره آن اظهار نظر کنید؟ و سخنرانی شما حاکی از آن است که از کتب اسلامی و نوشته‌های عالمان واقعی چندان اطلاعی ندارید و لذا برای اثبات سخنان خود به گفته یک امپراتور مسیحی به نام "امانوئل دوم" استناد جستید و این بسیار عجیب و شگفت‌آور است. زیرا معمولاً سلاطین و اصحاب زور و قدرت، برای کسب وجهه به سخنان روحانیون استناد می‌جویند تا از این طریق کسب وجهه کنند، ولی در این جا جریان بر عکس است، یک مقام دینی در اثبات اندیشه خود به گفتار یک حاکم عصر قرون وسطی استناد جسته و امت بزرگی را به جهالت و دوری از عقلانیت متهم کرده است. و به یک معنی شما با نص انجیل مخالفت ورزیدید که می‌گوید: "کار قیصر را به قیصر و کار مسیح را به مسیح باز سپارید"، شما نباید به سخنان امپراتور قرون وسطایی که خارج از حیطه تخصص وی بوده، استناد می‌جستید.

4. از آن حاکم وقت "امپراتور" باید سوال شود که آن دانشمند ایرانی قطعا به وی جواب داده است، شما چگونه سوال را نقل می‌کنید، ولی جواب را نمی‌آورید؟ آیا این در روش مناظره و گفتمان صحیح است؟ از این گذشته نامی از آن دانشمند نمی‌برید تا روشن شود که آیا او صلاحیت پاسخ‌گویی به این سوال را داشته یا نداشته است و حد معلومات او چه بوده است؟ این نوع ابهام‌گویی در گفتمان جز تشویش فکر و تضعیف آن ثمری نمی‌بخشد.

5. استنباط فرمودید که لابد امپراتور از "لا اکراه فی الدین" آگاه بوده و افزودید که این آیه در دوره‌های ابتدایی اسلام نازل شده که در آن زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) صاحب قدرتی نبود، بلکه در معرض تهدید قرار داشت.

در اینجا یادآور می‌شوم که استنباط جنابعالی و احتمالاً آگاهی آن امپراتور بر خلاف واقع است، زیرا آیه "لا اکراه فی

الدین" در سوره بقره وارد شده و به هنگام نزول آن پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مدینه حکومت را تشکیل داده و به قدرت رسیده بود تا آنجا که توانست محیط مدینه و بخشی از شبه جزیره را به آیین توحید درآورد، و مفسران در شأن نزول آن می‌نویسند:

آیه درباره فردی از انصار فرود آمده که دارای دو فرزند بود. بازرگانان شام وارد مدینه شدند، فرزندان او با بازرگانان شامی که مسیحی بودند ارتباط برقرار کردند.

بازرگانان آنان را تحت تاثیر عقاید خود قرار دادند و همراه خود به شام بردند، پدر، رسول خدا را از جریان آگاه

ساخت، آنگاه این آیه نازل شد: "لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی ... (3)"

اصولا دین یک امر قلبی است و با اکراه سازگار نمی‌باشد، می‌شود انسانی را بر رفتاری مجبور ساخت، اما نمی‌توان با اجبار قلب او را دگرگون کرد. در روز روشن نمی‌توان فردی را مجبور کرد که قلبا بپذیرد که شب است، و آیه "لا اکراه فی الدین" ناظر به همین معناست.

6. دستاویز کسانی که اسلام را به خشونت متهم می‌کنند، قانون مقدس جهاد است، آیا اندیشیده‌اید که اسلام از واژه "جهاد" که بسیار دلکش و دلرباست بهره می‌گیرد نه از واژه "قتال"

"جهاد" به معنی سعی و کوشش است، یعنی همگان برخیزیم و سعی کنیم بشریت را از چنگال بت پرستی،

گاوپرستی، سنگ‌پرستی، و ستاره پرستی نجات بخشیم. انسانی که گل سر سبد آفرینش است در مقابل گاو یا

سنگ و گل خاضع نگردد، ولی آیین کلیسا واژه‌ای را اختراع نموده به نام "جنگ مقدس" که در قرون وسطی برای

جنگ مسلمانان به کار گرفته می‌شد و سالها بخشی از دکترین کلیسای کاتولیک بوده است و تمام جنگ‌های

صلیبی و بسیج کردن مسیحیان از غرب به سوی شرق، بر اساس همین مفهوم بوده است.

آیا با این سابقه تاریخی هر نوع جنگ و نبرد را تحت هر عنوانی در آیین کلیسا نفی می‌کنید؟

آیا نبردی که سه ماه پیش بین اسرائیل و مردم لبنان درگرفت، و خون زنان و کودکان بی‌گناه در آن ریخته شد، از

طرف شما محکوم شد؟ در حالی که بسیاری از کشورهای غرب مسیحی، اسرائیل را با سلاح‌های جدید و خطرناک

تقویت کرده و او را در این راه حمایت می‌کردند، ولی متأسفانه از آن عالیجناب کلمه‌ای در محکومیت آن شنیده

نشد، و اگر هم سخنی گفته شد بسیار کم صدا و کم فروغ بود.

7. اصولا جهاد اسلامی به سان جهاد دیگر پیامبران برای این نبود که مردم را به زور، وارد آیینی سازند، بلکه چون

قدرت‌ها و حکومت‌هایی که مصالح شخصی آنان در جلوگیری از آگاهی مردم بود، اجازه تبلیغ دین الهی را

نمی‌دادند، و مبلغان و مومنان را می‌کشتند و شکنجه می‌دادند، جهاد برای این بود که این موانع از سر راه مبلغان

برداشته شود تا آیین الهی به صورت واقعی بر مردم عرضه شود، آنگاه ندای الهی این بود: "فمن شاء فلیومن و

من شاء فلیکفر" شما باید در سخنان خود به این اصل توجه کنید که جهاد برای رفع موانع و دفاع از حریم و آزادی

شخصی و گروهی است نه برای تحمیل عقیده به دیگران و شما با نفی جهاد، تمام کتب الهی را زیر سوال برده‌اید.

صد و سیزده سوره قرآن مجید با "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز شده است، یعنی هر فرد مسلمانی خدا را به

عنوان رحیم و رحمن می‌خواند، و باید در زندگی، خود را مظهر صفات خدا قرار دهد. چگونه می‌شود آورنده این

کتاب و تعالیم آن متهم به خشونت گردد؟

8. اصولا باید بین فیلسوف و پیامبر فرق نهاد. فیلسوف اندیشه‌ای را مطرح می‌کند و آن را از طریق کتاب یا وسایل

دیگر، در اختیار قرار می‌دهد، ولی هرگز در فکر نشر آن نمی‌باشد، در حالی که پیامبران حاملان پیام الهی هستند و

مامورند این پیام را به گوش جهانیان برسانند. آیا ممکن است حاملان این پیام در گوشه خانه خود بنشینند، هر

چند مردم جهان از آن آگاه نباشند.

9. ادیان مسیحیت، یهودیت و اسلام، جزء ادیان ابراهیمی هستند، همه باید ابراهیم را اسوه و الگویی خود قرار دهیم، آیا او فقط به طرح اندیشه و بیان مکتب پرداخت یا این که دست به نشر و پخش آن زد، تا آنجا که وارد بتخانه شده و عملاً بت‌ها را شکست تا از این طریق، زبونی آنها را ثابت کند تا دیگران از این زبونی بیرون بیایند. آیا شما عمل ابراهیم را چگونه توجیه می‌کنید؟

10. آیا جهاد فقط در آیین اسلام وجود دارد و در آیین یهود و مسیحیت از آن اثری نیست؟ من فکر نمی‌کنم که جنابعالی از محتویات تورات و انجیل ناآگاه باشید. در انجیل "متی" آمده است: گمان نکنید که من آمده‌ام تا صلح را به زمین بیاورم. من نیامده‌ام صلح را بیاورم بلکه تا شمشیر با خود به همراه آورم." (4)

و در عهد عتیق مواردی از جهاد پیامبران وارد شده که به نقل یک نمونه می‌پردازیم و آن نبرد داود با عمالقه زمان خویش است:

"داود در دلش می‌گفت که الحال روزی در دست شائل (جالوت) تلف می‌شوم. از برای من چیزی از این بهتر نیست که به تعجیل به زمین فلسطینیان بگریزم تا شائل از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود و من از دست او نجات یابم و داود برخاست با آن ششصد نفری که در همراهش بودند به آکیش پسر ماعوک ملک گت گذشت ...".

تا این که می‌گوید: "شماره ایامی که داود در زمین فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود و داود و مردمانش برآمده به گشوریان و گریزان و عمالقیان هجوم آوردند، تا اینکه می‌گوید: داود اهل ولایت را زده از مرد و زن ذی‌حیاتی را نگذاشت و گوسفندان و گاو و حماران و شتران و جامه‌ها گرفتند و برگشته به آکیش آمدند." (5)

سخن درباره جهاد و کوشش در اسلام فراوان است و نمی‌توان حق آن را در این مقاله ادا کرد، ولی ما در این جا نظر جنابعالی را به نکته‌ای جلب می‌کنیم:

از تمام تاریخ بشریت می‌گذریم تنها قرن بیستم را در نظر می‌گیریم یعنی از 1900 تا 2000 اکنون ببینیم گروهی که شمشیر به دست گرفته و پیوسته به کشورگشایی و جنگ افروزی و اشغالگری پرداخته‌اند چه کسانی بودند؟ آیا مسلمانان هستند که این نبردها را به راه انداخته و اداره کرده‌اند؟ و یا این که آتش افروز نبردها، در دو جنگ جهانی امپراتوران مسیحی جهان بوده‌اند؟ اگر واقعاً بناست گروهی را نصیحت کنید، نخست باید آنان را نصیحت کنید.

در جنگ جهانی اول، بشریت با دادن 10 میلیون کشته و مفقود و مجروح داغدار شده، و در جنگ جهانی دوم صد میلیون تن کشته و مجروح و مفقود و ناپدید و اسیر قربانیان این جنگ افروزی‌ها بودند. اکنون نیز که در آغاز قرن بیست و یکم هستیم، نبردها در افغانستان و عراق و لبنان و سودان، نشان می‌دهد که در اغلب این جنگ‌ها، پای مسیحیان در میان است.

خشونت‌های غرب مسیحی

ما در این جا به بخشی از خشونت‌هایی که به وسیله دولت‌های مسیحی با همکاری و هماهنگی پاپ‌ها و دستگاه روحانیت مسیحی در این صد سال اخیر رخ داده است، اشاره می‌کنیم. البته ما به رؤس و عنوان این

حرکت‌های خشونت‌بار می‌پردازیم و گرنه تفصیل هر یک برای خود، نیاز به فرصتی جداگانه دارد:

1. خلافت عثمانی که یک حکومت فراگیر اسلامی بود و تقریباً بر تمام کشورهای اسلامی فرمان می‌راند، ولی با مداخله‌های استعمارگران و احیای نهضت‌های قومی و دسیسه‌های دیگر این امپراتوری اسلامی را به قیمت جنگ‌های خونین متلاشی کردند تا زمینه را برای اقدامات بعدی خود هموار سازند، و در حقیقت متلاشی ساختن این امپراتوری با هماهنگی همه کشورهای غربی صورت گرفت.
2. اشغال سرزمین‌های اسلامی پس از فروپاشی خلافت عثمانی از عراق گرفته تا الجزایر بر همگان روشن است، تا آن جا که دولت فرانسه پس از کشتار صدها هزار مجاهد الجزایری آنجا را ترک گفت. شگفت اینجاست که این دولت‌های مسیحی که همگان دوستان پاپ و دستگاه روحانیت او هستند، پس از ترک خاک این کشورها حکومت‌های دست‌نشانده‌ای را در آنجا گماردند که پیوسته مجری فرمان‌های آنها و سرکوب مسلمانان باشد.
3. تاسیس دولتی به نام اسرائیل در دل کشورهای اسلامی با حمایت سازمان ملل و شورای امنیت و بازگذاشتن دست آن در انواع جنایات بر ضد مسلمانان و بیرون راندن میلیون‌ها مسلمان بومی فلسطین که هم اکنون نیز پس از پنجاه سال آوارگی در اردوگاه‌های مختلف در بیرون از خاک خود زندگی می‌کنند و چشم امید به بازگشت دارند، بزرگ‌ترین مظهر خشونت غرب در برابر مسلمانان است. این دولت نامشروع به پشتیبانی کشورهای قدرتمند غربی کرارا به کشورهای همسایه حمله کرده و کشتارهایی را به راه انداخته است. متأسفانه شورای امنیت فقط به یک محکومیت لفظی (آن هم در بعضی موارد) اکتفا می‌کند و این دولت جبار به اندازه‌ای به پشتیبانی دول مسیحی دلگرم است که به هیچ یک از این قطعنامه‌ها اعتنا نکرده و نخواهد کرد.
4. نسل کشی مسلمانان در بوسنی در اواخر قرن بیستم بر همگان روشن است که چگونه یک دولت مسیحی به نام صربستان مسلمانان را به صورت دسته جمعی کشته و به خاک سپرده‌اند، و هرگز در برابر آنان نه استنکاری از جناب پاپ شنیده شده و نه جلوگیری به عمل آمد.
5. اهانت مکرر و منظم به ساحت مقدس پیامبر اسلام از طریق مطبوعات و غیره در کشورهای مختلف که از دانمارک آغاز شده به دیگر کشورها نیز سرایت کرد. این نوع برخورد با رهبر بزرگوار یک امت یک و نیم میلیاردی، بزرگترین مظهر خشونت و ناسازگاری با امت اسلامی است.
6. ایجاد حق وتو برای قدرتهای مسیحی در شورای امنیت، به گونه‌ای که یک دولت مسیحی می‌تواند تمام مصوبات دول جهان را خنثی سازد.
7. ایجاد و تقویت گروه‌های الحادی و دین‌های نوظهور و انحرافی در جهان اسلام برای فتنه‌انگیزی مانند بهائیت در شیعه و قادیانیه در سنی که هدفی جز مشغول کردن مسلمانان به خود، در بر ندارد.
8. سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی از مسلمانان در اروپا به بهانه مبارزه با تروریسم تا آنجا که مساجد و معابر آنها تحت کنترل قدرتهای مسیحی قرار گرفته و همه حرکت‌های آنان تحت نظر درآمده است، شگفت اینجاست که تحت عنوان آزادی ائمه مساجد مسلمانان را از ابراز عقاید دینی جلوگیری کرده و می‌گویند شما نباید ارزش‌های غربی را زیر پا بگذارید.
9. برای ایجاد اختلاف در میان ملل اسلامی، پیوسته قوم‌گرایی را ترویج نموده، تا از قدرت آن دولت‌های اسلامی بکاهند و آنها را به جنگ‌های داخلی سرگرم نمایند. همه اینها نوعی ایجاد خشونت و دامن‌زدن به آن است که حتی در "دارفور" که امروز بحث مطبوعات و رسانه‌هاست یک گروه مسیحی در بخشی از خاک سودان است که از طرف غربی‌ها مورد حمایت قرار گرفته و پیوسته می‌خواهند آن را از سودان اسلامی جدا سازند.

10. طرح مساله "انتگراسيون" (Integration) يعني يکسان سازي فرهنگي همه مسلماناني که در غرب زندگي مي کنند با فرهنگ غرب، که شامل پذيرش مسائل مختلفي است که با فرهنگ و عقايد اسلامي ناسازگار است. اينها نمونه هاي دهگانه اي است که در اينجا مطرح کردیم و گرنه خشونت هاي مدعيان مسيحيت بيش از آن است که در اينجا فهرست شود. مطمئنيم که عالي جناب از همه اين خشونت ها آگاهيد ولي متاسفانه مسلمانان را به خشونت متهم کرده و از خشونت هاي مسيحيان چشم پوشي فرموده ايد.
- تروريسم از روز نخست يك رفتار غربي بوده که بعدا به شرق سرايت کرده است، مثلاً يك جوان صرب با ترور کردن وليعهد اتریش موجب برپايي جنگ جهاني اول شد، و يا گروه هايي نظير مافيا در اروپا، مدارس براي آموزش ترور و استاداني چون کارلوس اسپانيائي پيشگامان تروريسم در جهان معاصر به شمار مي روند. با اين وصف شما اسلام را به خشونت متهم کرده و دامن مسيحيت را از اين رفتار زشت اخلاقي تطهير مي کنيد.
12. امروز نويسندگان غربي مهم ترين مظهر تروريسم در اسلام را "القاعده" و "طالبان" مي شمارند، در حالي که همه افراد آگاه مي دانند که اين دو فرقه ساخته و پرداخته غرب براي اخراج ارتش شوروي از افغانستان هستند، و تا زماني که مشغول انجام اين ماموريت بودند، آنان به عنوان "مجاهد" مورد ستايش تمام رسانه هاي غربي بودند، و حتي تجهيزات پيشرفته اي که هيچ کس در دنيا بدان دسترسي نداشت در اختيار آنان قرار مي دادند، آنگاه که ماموريتشان به پايان رسيد، براي نابودي آنان، نقشه هايي کشيده شد که هم از دست آنها خلاص شوند و هم به وسيله آنها اسلام را لکه دار کنند.
13. آيا صحيح است که عالي جناب رفتار دو گروه را با اين سوابق به حساب همه مسلمانان بنويسيد و اسلام و پيامبر اسلام را به ترور و تروريسم متهم سازيد؟

عقلانيت در سخنان عاليجناب

- شما مسيحيت را با عقلانيت هماهنگ انديشيده و صد در صد آن را مطابق منطق عقلي معرفي کرده ايد و در مقابل آيين اسلام را دور از عقلانيت دانسته ايد، ما در هر دو بخش با شما سخني داريم:
- (1) تثليث و عقلانيت مسيحيت
- سالهاست است که پدران روحاني مي گویند حوزه ايمان، غير از حوزه عقل و خرد است و بسياري از مسائل در حوزه ايمان بايد تحليل شود، نه در حوزه خرد، آنان خود را پيرو آيين ابراهيم دانسته که بشريت را به توحيد و يکتاپرستي فرا مي خواند و با شرك و تعدد خدايان مبارزه مي کرد، در عين حال يکي از اصول مسيحيت مساله تثليث و سه گانگي خداست يعني "خداي پدر" در کنار "خداي پسر" و "روح القدس" است، حالا يا هر سه نفر به صورت شرکت سهامي واجد مقام الوهيت هستند يا تک تک آنان خداي مستقلي مي باشند، در اين مورد سخن نمي گوييم، آنچه نظر عاليجناب را به آن جلب مي کنيم اين است که اين نوع تثليث با توحيد سازگار نيست. در هر زمان که مساله تضاد يکتايي با تثليث مطرح مي شود پدران روحاني مي گویند تثليث از مقوله ايمان و فراتر از عقل و خرد است. اول بايد ايمان آورد، بعدا بايد تعقل کرد.
- شگفت اينجاست، آنگاه که ايمان مي آورد هيچگاه با منطق عقل و خرد به چنين تثليثي نمي رسد و به دفع تضاد موفق نمي شود، آيا با اين وصف مي گويي عقلانيت با مسيحيت هماهنگ است.
- (2) جشن تولد خدا

عيسي، خداي متجسد در ژانويه از مادر متولد مي شود. آيا مي توان براي تولد خدا در ژانويه توجيه عقلائي تصور

نمود؟ بالاخره خدای یگانه یا خدای سه‌گانه مصدر وجود و سرچشمه هستی است. چگونه بعد از آرایش هستی در ژانویه از مادر متولد می‌شود.

(3) قدا و قربانی شدن مسیح

آیا مساله فدا شدن حضرت مسیح توجیه عقلانی دارد؟ من اکنون مساله فدا و قربانی شدن حضرت مسیح را مطرح می‌کنم شما آن را از طریق منطق توجیه کنید.

کلیسا معتقد است همه انسان‌ها گنهکار و ناپاک متولد می‌شوند و این گناه را خود، کسب نکرده‌اند بلکه از پدری به نام "آدم" به ارث برده‌اند. این انسان پلید باید پاک و تطهیر شود. راه تطهیر عقلانی او این است که خود او از طریق عبادت و توبه به درگاه خدا نزدیک شود و از طریق سعی و کوشش آلودگی را بزدايد ولي آيين کلیسا می‌گوید راه طهارت انسان‌ها از گناه این شد که مسیح در 2000 سال پیش بالای دار رفت و مرگ را از طریق صلیب پذیرا شد تا خدا گناهان فرزندان آدم را ببخشد و آنان را پاک سازد، آیا امکان دارد که شخصی به دار رود تا دیگران پاک و تطهیر شوند؟

انسان ناتوان به ورزش کردن می‌تواند قوی و نیرومند شود، ولی آیا امکان دارد که یکی ورزش کند تا دیگری نیرومند شود، یکی غذای مقوی بخورد تا فردی گرسنه و ناتوان سیر و فربه گردد؟

(4) عشای ربانی

در مراسم عشای ربانی، نانی با شراب پخته می‌شود و در اختیار عاشقان مسیح قرار می‌گیرد، هر کس آن نان را بخورد به خون مسیح تبدیل می‌شود، کدام يك از اجزای این اندیشه منطقی است؟ امروز معارف مسیحیت به خاطر دوری از منطق، توان طرح را ندارد، و پدران روحانی همگی دم از ایمان می‌زنند، نه دم از منطق و عقلانیت، همگان فریاد می‌زنند: حوزه ایمان، غیر از حوزه عقل و خرد است.

مدتهاست پدران روحانی بسیاری از تناقضات و اشکالات علمی عهدین را از این طریق حل می‌کنند و می‌گویند: "راه علم، غیر از راه ایمان است. اگر محتویات عهدین با علم ناسازگار است، ضرری به حقانیت آنها وارد نمی‌کند، چون منطق دین، غیر از منطق عقل و خرد است". با این مشکلات و تصریحات می‌فرمایید: عقلانیت با مسیحیت دمساز و هماهنگ است.

(5) کلیسا در قرون وسطی با تشکیل انگلیسیون، پرچم مبارزه با علم و دانش و نوآوری را برافراشت، و مخترعان و مکتشفان را به خاطر عقاید مخالف با عهدین به آتش کشید، برای آگاهی از شکنجه و کشتار و سوزاندن دانشمندان به کتاب‌های تاریخی که به قلم خود مسیحیان نوشته شده است مراجعه فرمائید. (6) و عالیجناب از وجود تضاد بین منطق کلیسا و منطق علم کاملاً آگاهید و قلم فرسایی در این باره به تعبیر ما شرقیان، "زیره به کرمان بردن" است.

(6) چگونه فردی (پاپ) که با دیگر افراد از نظر فکر و اندیشه تفاوتی ندارد از گناه و خطا پیراسته می‌باشد؟ اگر ما انبیاء را معصوم می‌دانیم، به خاطر این است که در مکتب وحی پرورش یافته‌اند، نه هر فردی را حتی مرجع تقلید یا حکیم الهی.

آیا تثلیث دومی که بعداً پدید آمده، عقلانی است؟ که يك ضلع آن جناب‌عالی (پاپ) و ضلع دیگر آن "پولس" که با افکار خود مسیحیت مردمی و ساده را به مسیحیت تشریفاتی و شرك‌آلود برگرداند و ضلع سوم آن حاکمیت کلیساست.

7) آیا رهبانت و جلوگیری از ازدواج کشیشان، يك مساله عقلاني است. مسلمانا كشييش يك انسان است كه خواسته‌هاي طبيعي و غريزي خود را دارد و بايد به آنها از طريق مشروع پاسخ بگويد. جلوگیری از اين امر فطري، نتيجه‌اي جز فساد در داخل كشييشان ندارد و اين حقيقت بر همگان روشن است.

8) آیا عقلاني است كه جنابعالي كه پيشواي يك گروه از مسيحيان هستيد كه "رومان كاتوليک" نام دارد، از طرف تمام مسيحيان جهان سخن بگويد در حالي كه در برابر شما گروه‌هايي مانند پروتستان‌ها و ارتدوكس‌ها قرار دارند كه هرگز سخنان شما را تايبید نمی‌کنند؟!

9) آیا عقلاني است كه در ميان تمام اديان و مذاهب و منتسبان به آنها، فقط مسلمانان را مورد خطاب و توبيخ قرار داده و هيچ انتقادي از ملل ديگر مانند يهود، و اديان ديگر شرقي و غربي و بت‌پرستي كه به انحاء مختلف درگير خشونت هستند، ننماييد؟

شايبسته مقام يك پدر روحاني اين است كه همه خشونت‌ها را محكوم كند و بشريت را به صلح و صفا دعوت كند، و خشونت‌هايي كه در دل ديگر فرقه‌ها و مذاهب شرقي و غربي هست و اينجا جاي بازگويي آن نيست همه را محكوم سازد و چهره رحمانيت و رحيميت را در دين منتسب به خدا به صورت شفاف نشان دهد. آیا عقلاني است كه شما همه نارسايي‌ها و گرفتاري‌هاي در دل ديگر اديان را نادیده گرفته و فقط بر اسلام و مسلمانان بتازيد؟

10) آیا عقلاني است در عين دعوت به ديالوگ و گفتمان به صورت آمرانه و يك جانبه با پيروان اديان ديگر سخن بگويد در حالي كه راه ديالوگ همان است كه قرآن به همگان تعليم داده، آنجا كه مي‌فرمايد:

قل يا اهل الكتاب تعالوا الي كلمه سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله و لا نشارك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون. (7)

"بگو اي اهل كتاب بياييد بر سر سخني كه ميان ما و شما يكسان است بايستيم كه جز خدا را نپرستيم و يكدیگر را به جاي خداوند قرار ندهيم، اگر از اين پيشنهاده سربرتافتيد، بگو شاهد باشيد كه ما مسلمانيم".

شما لحن و آهنگ اين آيه را با لحن و سخن خود مقايسه كنيد، آنگاه خواهيد ديد كه ديالوگ از آن پيامبر اسلام است، نه عاليجناب.

اولا: سخن خود را با احترام متقابل به اهل كتاب آغاز كرده و به همگان مي‌گويد بياييد همگان بر ريسمان مشتركات چنگ بزنيم، چيزي كه در تمام اديان الهي از ارزش والايي برخوردار است و آن يكتاپرستي است.

ثانيا: از بالا بردن انسان‌هاي ممكن به جاي رب كه خود مايه خطرها و انحرافات فراوان است پرهيز كنيم.

ثالثا: اگر اهل كتاب پذيرفتند دست زندگي مسالمت آميز به سوي آنها دراز مي‌شود، و اگر از اين سخن سربرتافتند، اعلام جنگ نمی‌کند، بلكه مي‌گويد ما تسليم خدا هستيم نه تسليم بشر، خدا پرستيم نه بشر پرست.

شما اين روش را با خطابه خود كه در دانشگاه "رگنزبورگ" مطرح گرديد مقايسه كنيد، آنگاه داوري كنيد كه آیا پيامبر اسلام پيشرو ديالوگ و گفتگو بوده يا عاليجناب و نياكان شما ؟

آيا عقلاني است كه در ميان علماي اسلام فقط به گفته فردي به نام ابن حزم ظاهري (متوفي 456 ق) اعتماد

كنيد در حالي كه وي عالم فرقه‌اي بود كه منقرض شده و اكثريت قريب به اتفاق علماي اسلام روش او را

نپسندیده و به كناري نهاده‌اند؟ شايبسته عقلانيت اين بود كه جناب‌عالي به گفته حكيمان عاليقدر اسلامي مانند

فارابي و ابن سينا و ابن رشد و نصيرالدين طوسي و ديگر شخصيت‌هايي كه جهان غرب آنها را بهتر از ما

مي‌شناسند، استناد مي‌جستيد.

1. متد شما در مورد اسلام و محکوم کردن آن کاملاً ناعادلانه و غیر عقلانی است. شما باید در مورد عقلانیت اسلام و یا خلاف آن به خود متون اسلامی مراجعه بفرمایید، نه به کتاب‌های مخالفان که مغرضانه تنظیم شده، حتی به هنگام استدلال به برخی از کتاب‌های اسلامی ارجاع می‌دهند که از ریشه غلط و یا برداشت‌های نادرستی با آن همراه بوده است.

2. پیامبر اسلامی از روز نخست با برهان و منطق، مردم را به آیین خود دعوت می‌کرد، و معجزه جاودان او که قرآن است، هنوز هم به بی‌مانندی خود باقی مانده و احادی نتوانسته است خدش‌های بر آن وارد کند، در دومین سوره از قرآن چنین آمده است:

و ان كنتم في ريب مما نزلنا علي عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائكم من دون الله ان كنتم صادقين.(8)
"بگو اگر در آنچه ما بر بنده خود فرو فرستادیم شك و تردیدی دارید (در این که از جانب خداست) يك سوره همانند سوره‌های آن را بیاورید و شاهدان خود را دعوت کنید، اگر در این ادعا راستگو هستید."
3. اصولاً همه انبیاء، در دعوت خود از طریق دلیل و برهان وارد می‌شوند و پیامبر گرامی اسلام نیز از همین شیوه بهره گرفته است.

4. يك نگاه گذرا به بر ماده "عقل" و "تفکر" و "علم" در قرآن به روشنی می‌رساند که آورنده این آیین مردم را به تفکر و تعقل دعوت می‌کند. کافی است که بدانید که:

1. ماده عقل در قرآن 49 بار.

2. ماده تفکر 22 بار.

3. ماده علم 779 بار

به صورتهای مختلف وارد شده‌اند و پیامبر اسلام از طرف خدا مامور شده بود که با مردم از سه طریق سخن بگوید:

الف: منطق و استدلال با متفکران

ب: پند و اندرز درباره متوسطان

ج: گفتگو و محاوره با مخالفان

اینک متن آیه:

ادع الي سبل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتتي هي احسن ... (9)

"با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن .."
آیا پیامبری که از جانب خدا مامور به گفتگو از طرق سه گانه است، می‌تواند دور از منطق و عقلانیت سخن بگوید.

5. براهین عقلانی و منطقی توحید در قرآن به شیوه‌ای است که فلاسفه در برابر عظمت آنها سر تعظیم فرود آورده‌اند، لطفاً به آیین آیات مراجعه فرمائید:

الف: قل لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا. (10)

"بگو اگر در زمین و آسمان‌ها، خدایان متعددی بودند، نظام هستی به هم می‌خورد."

ب: ما اتخذ لله من ولد و ما كان معه من اله اذا لذهب كل اله بما خلق ولعلا بعضهم علي بعض سبحان الله عما يصفون" (11)

"خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده، و خدای دیگری با او نیست، که اگر چنین می‌شد، هر يك از خدایان

مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، منزه است خدا از آنچه آنان توصیف می‌کنند"

در ابطال اصالت ماده، و این که جهان خود به خود ساخته نشده، چنین می‌گوید:

ام خلقوا من غير شيء ام هم الخالقون. (12)

"یا آنها بی هیچ آفریده شده‌اند، یا خود خالق خویشند؟!"

ما اگر بخواهیم منطق قرآن را در معارف فراگیر در اینجا بیاوریم باید به نگارش کتابی مستقل بزنیم.

6. متکلمان اسلامی در کتاب‌های کلامی بر اساس منطق و برهان سخن می‌گویند. تنها دانشمندان شیعه، متجاوز

از 12000 کتاب اسلامی به صورت‌های مختلف نوشته‌اند و اگر نوشته‌های غیر این گروه را نیز بدان بیفزائیم،

شمار آنها افزون می‌شود. چگونه با این همه آثار زنده که قسمت اعظم آنها در کتابخانه‌های اروپا و موزه‌های غرب

به صورت مخطوط یا مطبوع وجود دارد، اسلام را آیین غیر عقلانی معرفی می‌کنید.

7. عموم حقوق‌دانان غرب می‌دانند که عقل و خرد در اسلام یکی از منابع فقهی است و احکام اسلامی از طریق قرآن و سنت و عقل و اجماع استنباط می‌شود. آیا شایسته است چنین آیینی را به ضدیت یا عقلانیت متهم کنید؟

8. آیا این مذاکره و سخنرانی جناب‌عالی به صورت یک‌جانبه برای جمعیتی که اکثر آنان با مسائل عقلانی و تخصصی

سر و کار نداشته و از تاریخ و معارف اسلام ناآگاهند یک روش عقلی است؟

9. اکنون که جهان در بحران و تنش میان شرق و غرب به سر می‌برد، و برخی پیش‌بینی می‌کنند که مقدمات

جنگ‌های صلیبی بار دیگر پیریزی می‌شود صحیح است که یکی از شاخه‌های آیین ابراهیمی با کلمات

توهین‌آمیز تحلیل شود که نتیجه آن جز کمک به خشونت و حوادث دور از انسانیت نیست؟

10. در میان مسیحیان و مسلمانان، دلسوختگانی هستند که می‌خواهند بار دیگر صلح و صفا را به بشریت

بازگردانند و سالهاست در این راه، رنجها و دردها را تحمل نموده‌اند و گفتمان‌هایی را ترتیب داده‌اند به امید که

روزی کلیه پیروان ادیان آسمانی در خیمه صلح و صفا به سر ببرند و به بشریت خدمت کنند، ولی عالیجناب با این

سخنرانی آن هم در یک مرکز علمی در برابر هزاران نفر همه تلاش‌های این مردان مخلص را به باد دادید و این

خود یک کار غیر عقلانی است که دیگران را به آن متهم می‌کنید.

شما با این سخنرانی، بر خلاف آنچه بدان اشاره کرده‌اید، زمینه شرکت در گفتگوی ادیان را از بین بردید، زیرا

گفتگوی ادیان برای نزدیک کردن دیدگاه‌های پیروان آیین ابراهیمی است، و شما در صدد دور کردن دیدگاه‌ها

هستید و در نتیجه گامی به سوی تفرقه افکنی برداشته‌اید که نتیجه آن قرار گرفتن جهان در آستانه جنگ‌های

صلیبی است، و با این روش ثابت کردید که طرف خوبی برای گفتگو نیستید.

فلاسفه و متکلمان اسلامی، درباره صفات و افعال خدا بحث‌های شیرین و عقلانی دقیقی دارند که به اعتراف

برخی از متفکران مسیحی بسیاری از ابهام‌ها را برطرف می‌کند و اگر عالیجناب و کسانی که در رکاب جناب‌عالی

هستند، با این مفاهیم آشنا شوید، قطعاً بسیاری از ابهام‌هایی که در آیین کلیسا درباره صفات خدا هست

برطرف می‌شود، ولی متأسفانه تخصص جناب‌عالی در کلام مسیحی است، نه کلام اسلامی و کارشناسانی را به کار

نگرفته‌اید که هویت واقعی اسلامی را برای شما بیان کنند.

من در این جا دامن سخن را کوتاه می‌کنم، امیدوارم روزی فرا رسد که رسماً به اشتباه خود اعتراف نموده و از

جامعه یک میلیارد و نیمی مسلمانان پوزش بطلبید.

در پایان، اینجانب آمادگی خود را جهت گفتگوی علمی با جناب‌عالی در یک محیط دوستانه خواه در واتیکان و خواه

در ایران جهت تقریب دیدگاه‌های دو مذهب در پیشگاه پیروان ادیان ابراهیمی اعلام می‌دارم.
قم مؤسسه امام صادق(علیه السلام) - جعفر سبحانی 1/7/1385

پاورقی‌ها:

- 1 - منظور، آیه شریفه " لا اکراه فی الدین " است.
- 2 - این اطلاعات درباره زندگانی پاپ از سایت‌های شفاف، واتیکان، اسلام آن لاین استخراج شده است.
- 3 - مجمع البیان، ج 71، ص 363
- 4 - انجیل متی، باب 10، آیه 34، چاپ لندن، سال 1837 .
- 5 - تورات فاضل خانی، کتاب اول شموئیل، فصل بیست و هفتم، ص 567، چاپ لندن، سال 1856، که صحیح‌ترین تورات نزد یهودیان است. نبرد داود با سلیمان و دیگر پیامبران بنی‌اسرائیل در تورات کنونی موجود است، چگونه پاپ می‌گوید که در آیین خدا جهادی نیست.
- 6 - تاریخ تمدن ویل دورانت، "بخش انگلیزیسیون"
- 7 - آل عمران، 64.
- 8 - بقره، 23 .
- 9 - نحل، 125.
- 10 - انبیاء، 22 .
- 11 - مؤمنون ، 91 .
- 12 - طور ، 35 .